



خرابات در ادب فارسی و جلوه آن در شعر عراقی

دکتر شاهرخ محمدیگی^۱

دانشیار بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز،
شیراز، ایران

علی صابری^۲

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

سکینه طالب زاده^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

(تاریخ دریافت: ۲۵ مرداد ۱۳۹۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۱ آبان ۱۳۹۹؛ تاریخ انتشار: ۱۰ خرداد ۱۴۰۰)

واژه خرابات در ادبیات فارسی و به طور اخص در ادبیات عرفانی، از واژه‌های پر بسامد و انگشت‌نماست. به علت معانی گوناگون و گاه متضادی که این واژه هزار رنگ در ادب عرفانی پذیرا گردیده، در متون نظم و نثر فارسی به کرات از خرابات و خراباتی، سخن به میان آمده، و به خصوص، متون نظم و نثر عرفانی، سرشار از این واژه متناقض‌نماست؛ چرا که هر شاعر و نویسنده پارسی زبان، از ظن خود یار خرابات شده است. در این مقاله، معانی مختلف این واژه در ادب پارسی کاویده شده، و نظر تعدادی از نویسندگان و شاعران پارسی زبان، و به صورت خاص، دیدگاه عارف سوخته‌جان، فخرالدین عراقی در این زمینه به تفصیل بیان گردیده است.

واژه‌های کلیدی: خرابات، عرفان، خراباتی، عراقی، سنایی، عطار، معنای حقیقی، معنای مجازی.

^۱ E-mail: shbeygi@rose.shirazu.ac.ir

^۲ E-mail: ali.saberi1396@gmail.com

^۳ E-mail: talebzade_s@yahoo.com

مقدمه

دربارهٔ خرابات و خرابات‌نشینی نظریات گونه‌گونی بیان شده، و محققین و اندیشمندان ادب پارسی، در این زمینه داد سخن داده‌اند. این که خرابات چه مکانی است؛ کجاست، و چرا بدین نام مسمی گردیده است؛ علاقه‌مندان و ساکنان این کوی کیانند و پرسش‌هایی از این نوع. در متون نظم و نثر پارسی نظرات متفاوتی دربارهٔ آن بیان شده است، و همهٔ کسانی که پای در وادی عرفان و تصوف گذاشته‌اند، در آثار خود، این واژه را به کار گرفته‌اند. شاید بتوان گفت که سنایی غزنوی نخستین کسی است که خرابات را در معنی عرفانی به کار برده است و آن را مکانی مقدس دانسته است که در آن جا نفس از بند تعلقات رها می‌شود و به معراج می‌رود، و بعد از او عطار در سطح گسترده‌ای از این واژه بهره برده است. او قبله‌گاه خود را گوشهٔ خرابات می‌داند و پی بر پی رندان خرابات می‌گذارد و به دیر مغان روی می‌آورد. مولوی در مرتبهٔ بعد از این‌هاست، و اوج خود نمایی این واژه در غزلیات حافظ است که خرابات یکی از واژه‌های کلیدی دیوان اوست. حافظ خود را بندهٔ پیر خرابات می‌داند، زیرا خرابات حافظ، تجلی‌گاه نور خداست که جز به شرط ادب نمی‌توان در آن جا قدم نهاد. در غزلیات عراقی اما خرابات، رنگ و بوی خاصی یافت. عراقی مستی و بی‌خودی و ضرر و زیان خرابات را، عین لذت و خوشی می‌داند. او خود، مست و بی‌خودی است که دائم، ساکن خرابات است و فارغ و بی‌خبر از مسجد و لذت مناجات. خرابات را برتر از مسجد می‌داند و می‌گوید مال و جان در این مکان بی‌ارزش و حتی زبان‌آور است. خود او گاهی گرفتار دام خرابات می‌شود، چهرهٔ خود را بر خاک درش می‌نهد، توبه‌های مکرر خود را می‌شکند، خود را لایق نام و ننگ و ادعای معجزه و کرامت نمی‌داند و مدام هوای خرابات و چنگ و باده را در سر دارد. در هر تقدیر، خرابات در نظر عرفا دارای معنایی متعالی است و به مقام وحدت اشاره دارد و مکانی است که شرط ورود بدان، داشتن ادب و انسانیت است.

پیشینه

رجایی بخارایی و شفیع کدکنی از جمله پژوهشگرانی هستند که در مورد واژهٔ خرابات و مضامین مرتبط با آن، حین شرح و توضیح اشعار عطار و حافظ، بحث کرده‌اند. از دیگر پژوهش‌های انجام شده به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

عناقه، بهرامی قصرچمی و سبزواری (۱۳۹۱) با عنوان معنا و مفهوم خرابات در متون ادبی-عرفانی، سیر و تطور این واژه از معنای منفی به معنای مثبت و مفهوم آن در نظر عارفان و شواهد نظم و نثر این واژه در ادوار تاریخی مورد بررسی قرار گرفته است.

و همچنین در مقاله دیگری از بهرامی قصرچمی، عناقه و سبزواری (۱۳۹۲) در مقاله «زمینه‌های پیدایش خرابات و تطورات آن در متون عرفانی» سیر تاریخی واژهٔ خرابات و بررسی اصل مفهوم این واژه در آیین میتراثیسم (مهرپرستی) را آورده‌اند.

دهقان، رجبی و صدیقی لبقوان (۱۳۹۳) در مقاله «خرابات از حقیقت تا مجاز» به ریشه‌شناسی و تطور و بار معنایی خرابات در متون ادبی و عرفانی مطرح اعم از نظم و نثر اشاره کرده‌اند. سبزعلیپور و وزیر (۱۳۹۷) در مقاله بررسی استعاره مفهومی «عرفان خرابات است» در دیوان حافظ با استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات حوزه خرابات، نشان داده‌اند استعاره مفهومی «خرابات» چگونه شکل گرفته است و بازتاب آن را در شعر حافظ بیان کرده‌اند. در هیچ یک از پژوهش‌های مذکور به حضور واژه خرابات و چگونگی بار معنایی آن در شعر فخرالدین عراقی به عنوان یکی از سرآمدان شعر عرفانی سبک عراقی پرداخته نشده است و ما در این مقاله در پی نشان دادن این مهم هستیم.

خرابات در فرهنگ لغات

- کلمه خرابات، در برهان قاطع به معنی شرابخانه و بوزه‌خانه و قمارخانه آمده. (خرمشاهی ۱۳۷۲، ۱۵۱).

- خرابات در لغت نامه دهخدا: «محل فساق، اعم از قحبه‌خانه و می‌خانه، جایی که اراذل و اوباش برای طرب در آن می‌گذرانند، عشرتکده، طرب‌خانه». (دهقان و دیگران ۱۳۹۳، ۱۱۶).

- همچنین خرابات کانون انواع فسق، از شراب، قمار و لهو و لعب بوده است. بنابراین درباره خرابات گفته‌اند: «اهل خرابات، کسانی که اهل فساد و تباهی‌اند و در خرابات «محل فسق و فجور» زندگی می‌کنند». (دهقان و دیگران ۱۳۹۳، ۱۱۶)

- خرابات در لغت به معنی می‌خانه، قمارخانه و جای زنان بدکاره آمده است؛ ممکن است خرابات، خورآباد بوده و با خورشید و مهرپرستی رابطه داشته باشد. (رجایی بخارایی ۱۳۶۴، ۲۵).

- تهنوی در کشف اصطلاحات الفنون می‌گوید که: «الخرابات: در لغت به معنای شرابخانه است و در اصطلاح صوفیه عبارت است از خراب شدن صفات بشریه و فانی شدن وجود جسمانی و روحانی، و خراباتی مرد کامل که از او معارف الهیه، بی‌اختیار صادر شود». (خرمشاهی ۱۳۷۲، ۱۵۳).

- خرابات در ادبیات فارسی هم به معنی حقیقی و منفی، به میکده و محل فسق و فجور و هم به معنی مجازی و مثبت، به جایگاه پاکبازی و فناگاه عاشقان و عارفان دلالت می‌کند. (دهقان و دیگران ۱۳۹۳، چکیده).

خرابات در عرفان

خرابات در عرفان به معنای جایگاهی است که صفات و افعال ظاهری بشر در آن خراب و زایل می‌شود. در ادبیات عرفانی کهن فارسی، واژه خرابات، معنایی متعالی را در برمی‌گیرد. در واقع خرابات، به مقام وحدت اشاره دارد، که در آن جا، عارف به سیر و حرکت در مسیر نیل به مرتبه‌الای محو، در باختن و فنای همه نقوش و اشکال ظاهری و غیر خدایی در وجود خویش همّت می‌گمارد. عرفا نیز بر این عقیده‌اند که تعبیر خرابات یک تعبیر عارفانه است و زمانی که انسان از شراب معرفت می‌نوشد در حقیقت از بشریت خود خراب می‌شود و به مقام فنا می‌رسد. خرمشاهی در همین

زمینه می‌گوید: «باری خرابات نزد عرفا، از عرفای پیش از حافظ چون سنایی و عطار گرفته تا عرفای قریب العصر او نظیر شبستری و یحیی باخزری و یا عرفای معاصر او به ویژه شاه نعمت الله ولی، معنای متعالی دارد؛ و درست است که گاه مترادف با میخانه است، ولی آشکار است که عرفا، می و میخانه را هم کنایی «سمبولیک» ساخته‌اند. (خرم‌شاهی ۱۳۷۲، ۱۵۳).

خرابات در اصطلاح عرفانی: «اشاره به وحدت است، اعم از وحدت افعالی و صفاتی و ذاتی، و ابتدای آن عبارت از فنای افعال و صفات است؛ و خراباتی، سالک عاشق لابلالی است که از قید رؤیت تمایز افعال و صفات واجب و ممکن خلاصی یافته، افعال و صفات جمیع اشیاء را، محو افعال و صفات الهی داند و هیچ صفتی به خود و دیگران منسوب ندارد». (تسبیحی ۱۳۴۶، ۱۱۷)

دکتر جعفر سجادی در فرهنگ مصطلحات عرفا می‌نویسد: «خرابات به معنی شرایخانه و در اصطلاح عبارت است از خراب شدن صفات بشریت و فانی شدن وجود جسمانی، و خراباتی، مرد کامل است که از او معارف الهیه بی‌اختیار صادر شده، و خراب نیز خرابی عالم بشریت را گویند؛ و گفته شده است که خرابیات و مصطبیه، عبارت از خرابی اوصاف نفسانی و عادات حیوانی و تخریب قوای غضبی و شهوانی و تغییر عادات و رسوم، و تبدیل اخلاق مذموم است». (تسبیحی ۱۳۴۶، ۴۶)

خرابات در متون نظم فارسی

واژه خرابات را با بسامد و بار معنایی متفاوت می‌توان در بسیاری از متون منظوم و مثنوی ادب فارسی یافت که در ادامه با توجه به توالی زمان شاعران و نویسندگان به این مهم پرداخته می‌شود ضمن آن که چون مبنای این پژوهش بر شعر فخرالدین عراقی است، به سخن این شاعر عارف به طور مجزا خواهیم پرداخت.

بابا طاهر همدانی

بابا طاهر همدانی آگاهی از علم سماوات و علم به سود و زیان خود را در گرو ورود به خرابات می‌داند:

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات	تو که نابرده‌ای ره در خرابات
تو که سود و زیان خود ندانی	به یاران کی رسی هیهات هیهات

(همدانی ۱۳۷۲، ۴۶).

سنایی

سنایی را نخستین شاعری دانسته‌اند که واژه خرابات و الفاظی از این قبیل را وارد شعر صوفیانه کرده است. در شعر سنایی خرابات کنایه از مکانی مقدس است که در آنجا، نفس از بند تعلقات رها می‌شود و به معراج می‌رود.

سنایی غزنوی، خرابات را در قالب ترکیباتی بدیع، این گونه آورده است: «خرابات نهار، ماه خرابات، کوی خرابات، رندان خرابات، خرابات روح، خرابات فنا». او که دو دوره تاریک و روشن در زندگی داشته است، خرابات را هم در معنی حقیقی و هم در معنای مجازی به کار برده است. او معتقد

است تا آدمی معتکف راه خرابات نشود، به مقام عالیه و جایگاه کرامت بار نمی‌یابد. رهایی از تعلقات را تنها در خدمتگزاری رندان خرابات می‌داند و بس؛ و این گونه می‌گوید:

تا معتکف دیر و خرابات نگردي
شایسته ارباب کرامات نگردي
از بند علایق نشود نفس تو آزاد
تا بنده رندان خرابات نگردي

(سنایی ۱۳۸۵، ۵۰۲).

اما در بعد منفی و حقیقی آن، خرابات را جایگاه فسق و فجور و مترادف با میخانه آورده است:

باشیم مجاور خرابات
چندان بخوریم باده خام.

(سنایی ۱۳۸۵، ۴۲۹).

بهار در جلد دوم سبک شناسی، صفحه ۱۳۳ آورده که کلمه: «خرابات» در آثار قدیم نیست جز در اصطلاح صوفیه، و نخست بار در سخنان سنایی و دیگر عرفا دیده شد. (تسیحی ۱۳۴۶، ۴۲) در مقدمه دیوان سنایی، دکتر مظاهر مصفا «خرابات» را میخانه و ویرانه و طربخانه و جایگاه لهُو و لعب دانسته و تا اندازه‌ای هم به معنی و مقصود معنوی آن توجه داشته‌اند و در هیچ جایی، مقدمه و حواشی دیوان سنایی هم یادآور نشده‌اند که سنایی اولین کسی است که «خرابات» را به کار برده و آن را در غزلی التزام کرده است. (تسیحی ۱۳۴۶، ۴۳).

دکتر خطیبی معتقد است که سنایی نخستین شاعری است که اصطلاحات عرفانی مغ، مغیچه، خرابات، پیر خرابات، پیر مغان، رند و رند خرابات، طلب، صوفی، صافی، رهرو، همّت، سماع، شاهد، خرقة، خرقة پاره کردن، تسلیم، رضا، عشق، وصل، دیر، کنشت و ترسا را ابداع کرده و به کار برده است و پس از او شاعران دیگر این کلمات را در استخدام گرفته و به معانی گوناگون مورد استفاده قرار داده‌اند. (تسیحی ۱۳۴۶، ۴۳).

سنایی می‌گوید که «اگر کسی زمینه راهبایی مرا به خرابات فراهم کند، غم و اندوه را از جانم می‌زداید و روانم را صیقل می‌دهد؛ وی برای چنین شخصی فردوس ابدی خداوند را طالب است. طاعنان او را ملامت می‌کنند که سنایی از رفتن مدام به خرابات شرم‌منده نیست؟ و او پاسخ می‌دهد که این تنها مکانی است که اندوه را از روانم می‌زداید و موجبات وجد و خوشحالی مرا فراهم می‌آورد:

هر که به خرابات مرا راه نماید
هر کو بگشاید در میخانه به من بر
ای جمع مسلمانان، پیران و جوانان
گویند سنایی را شد شرم به یکبار
دایم به خرابات مرا رفتن از آن است
من میروم و رفتم و می‌خواهم رفتن
زنگ غم و تیمار ز جانم بزادید
ایزد در فردوس بر او بر بگشاید
در شهر شما کس را خود مزد نباید
رفتن به خرابات ورا شرم نیاید
کالا به خرابات مرا دل نگشاید
کمتر غم این است که گویند نشاید

(سنایی ۱۳۸۵، ۴۰۱).

انوری

انوری ابیوردی در کل دیوان خود این واژه را چهار مرتبه به کار گرفته، اما در بعد منفی:
 اما در بیت زیر با نظری مثبت در پی ایمان آوردن به خرابیات است:
 به خرابیات و می و مصطبه ایمان آرم وز مناجات شب و صومعه بیزار شوم.
 (تسیحی ۱۳۴۶، ۱۲۳).

عطار نیشابوری

عطار ترکیباتی این چنین با واژه خرابیات ساخته است: «دردی خرابیات، کنج خرابیات، گوشه خرابیات، خرابیات خرابی، عزم خرابیات، خرابیات حاجت، رندان خرابیات، خرابیات عشق، خرابیات مغان، خرابیات جهان، خرابیات فنا».
 عطار قبله خود را گوشه خرابیات، و راه رسیدن به بقای جاوید را، فنا در ذات معشوق می‌داند و اسباب این فنا را باده درد آلود:

بیا که قبله ما گوشه خرابیات است بیار باده که عاشق نه مرد طامات است
 بنوش درد و فنا شو اگر بقا خواهی که زاد راه فنا دردی خرابیات است

(عطار ۱۳۸۴، ۱۶۳)

او مست و لایعقل، خرقه و سجاده را به دور می‌افکند، ترک مقامات و کرامات می‌گوید، پی بر پی رندان خرابیات می‌گذارد و به دیر مغان روی می‌آورد، و مذهب رندان خرابیات را پیشه خود می‌سازد:

مست شدم تا به خرابیات دوش نعره زنان رقص کنان درد نوش
 پیر خرابیات چو بانگم شنید گفت درآی ای پسر باده نوش
 گفتمش ای پیر چه دانی مرا گفت ز خود هیچ مگو شو خموش
 مذهب رندان خرابیات گیر خرقه و سجاده بیفکن زدوش

(عطار ۱۳۸۴، ۴۰۰)

ما ترک مقامات و کرامات گرفتیم در دیر مغان راه خرابیات گرفتیم
 پی بر پی رندان خرابیات نهادیم ترک سخن عادت طامات نهادیم

(عطار ۱۳۸۴، ۴۹۱)

بدون محو شدن در هستی لایزالی نمی‌توان عزم خرابیات کرد، و بی صفا نمی‌توان دردی به دست آورد؛ طریق خرابیات، حیرت و بی خودی، و توشه این راه، محو و فناى مطلق است. او یاران خرابیاتی خود را به دور از مکر و تزویر و تظاهر و ریا و نفاق می‌بیند:

عزم خرابیات بی فنا نتوان کرد یار عزیز است خاصه یار خرابیات
 گم شدن و بی خودی است راه خرابیات دست به یک درد بی صفا نتوان کرد
 گر ز خرابیات، درد قسم تو آید توشه این راه جز فنا نتوان کرد
 تا ابد الابدش دوا نتوان کرد در حق یاری چنین ریا نتوان کرد

(عطار ۱۳۸۴، ۲۵۷)

مولوی بانخی

مولوی حریفان خرابات را مهمان شاه و سلطان خرابات می‌داند، و خرابات را قبله دل؛ روز حضور در خرابات را روز خوشبختی و سعادت می‌شناسد. معتقد است که عاشقان از کسی فرمان نمی‌برند، و از مرگ نیز بیم و هراسی ندارند، زیرا مست و خراب خراباتند و زنده به عشق این مکان:

از اول امروز حریفان خرابات	مهمان تو اند ای شه و سلطان خرابات
امروز چه روز است، بگو روز سعادت	این قبله دل کیست بگو جان خرابات
هرگز دل عشاق به فرمان کسی نیست	کو مست خراب است به فرمان خرابات
صد زهره ز اسرار به آواز درآمد	کز ابر بر آ ای مه تابان خرابات
ما از لب و دندان اجل هیچ نترسیم	چون زنده شدیم از تب خندان خرابات
برگاو نهد رخت و به عشق آید جان مست	کین رخت گرو کن بر دربان خرابات
هر جان که به شمس الحق تبریز دهد دل	او کافر خویش است و مسلمان خرابات

(مولوی ۱۳۸۴، ۱۳۴)

مولوی با خرابات ترکیبات بدیعی خلق کرده است: «سلطان خرابات، جان خرابات، پیر خرابات، خرابات ازل، خرابات حقایق، خرابات بقا، خرابات دل، میر خرابات، رندان خرابات، خرابات معانی، خرابات فنا، خرابات حقیقت، مستان خرابات، خرابات خدا». مولوی معتقد است که اگر کسی در خرابات گذر کند که جلوه جمال و جلال الهی را در آن بنگرد هیچ گاه دل بسته جهان نشده و از غم‌ها و شادی آن و از خیر و شر آن، نه زیاد شادمان و نه بسیار اندوهگین می‌شود. (دهقان و دیگران ۱۳۹۳، ۱۲۸).

سعدی

سعدی عشق را مقیم کوی خرابات می‌بیند و خرابات را جایگاهی می‌داند که با نیک نامی هیچ رابطه‌ای ندارد؛ شاعری که تنها باید به آن اکتفا کرد:

خانه عشق در خرابات است	نیک نامی در او چه کار کند؟
قاضی شهر عاشقان باید	که به یک شاهد اختصار کند

(سعدی ۱۳۶۹، ۴۹۷).

او عقیده دارد اگر سر و کار کسی به خرابات افتاد و یا روی به مسجد آورد، این تقدیر ازلی است نه اختیاری:

گر پیر مناجات است، ور رند خراباتی	هر کس قدمی رفته است بر وی به سرانجامی
-----------------------------------	---------------------------------------

(سعدی ۱۳۶۹، ۶۳۴).

امیر خسرو دهلوی

دهلوی «خرابات» را در قالب تعبیری هم چون «رند خرابات، خرابات فنا، خرابات عاشقان، پیر خرابات، خرابات مغان و خرابات عشق» به کار می‌برد. بار معنایی این واژه در قاموس واژگانی

امیرخسرو، مثبت است. در نظر دهلوی، در خرابات، نشانی از ریا و تزویر نیست، بلکه آنجا، محلّ اخلاص و پاکی است. وی دعای پیر خرابات را به مرحله اجابت بسیار نزدیک می‌بیند:
 دلم به صحبت رندان همی کشد دائم دعای پیر خرابات کار خواهد کرد.
 (دهلوی ۱۳۸۴، ۸۲).

اوحدی مراغه‌ای

اوحدی مراغه‌ای، به طور کلی سرسپردگی خود را به درگاه خراباتیان اعلام می‌دارد؛ حتی بیان می‌کند که اگر مرا مقیم مسجد بینی، باز هم دل مرا پای بند و هوایی خرابات خواهی یافت:
 خراب افتاد کار من، خرابات اختیار من خراباتی است یار من از آن یار خراباتم
 به مسجد ره نمی‌دانم، گرفتار خراباتم جز این کاری نمی‌دانم که در کار خراباتم
 توگر جوئی تمکینی، سزد با من که نشینی که گر در مسجد بینی طلبکار خراباتم
 (دهقان و دیگران ۱۳۹۳، ۱۲۲).
 وی معتقد است که شرط ورود به خرابات، پختگی است، اما خود وی از فرط بدنمایی، حتی اذن ورود به مسجد را نمی‌یابد و از خامی خود، راهی به خرابات هم ندارد:
 به خرابات گذارم ندهند از خامی سوی مسجد نتوانم شدن از بدنمایی.
 (دهقان و دیگران ۱۳۹۳، ۱۲۶).

شبستری

در اشعار شبستری، خرابات، مکانی خارج از دنیای مادی و در عالم بی‌مثال است، به این اعتبار که در آن جا، مطلقاً تعینی وجود ندارد. در گلشن راز می‌گوید: خرابات جایگاهی است که خراباتی همه چیز را ترک می‌گوید جز توحید را، یعنی محلی است که در آن عارفان به فقر و فنا از خود می‌رسند و در حقیقت به مقام تجرید و تفرید نائل می‌آیند.
 شبستری خرابات را به اوج معنای عرفانی کشانده است. خرابات در نظر او مقام از خود بی‌خودی و رها شدن از انانیت و بندگی است. خرابات جایگاه خداشناسی و توحید است، مقام عاشقان است و آن را نه بدایتی است و نه نهایتی:

خراباتی شدن از خود رهایی است	خودی کفر است اگر خود پارسایی است
نشانی داده اندت از خرابات	که التوحید اسقاط الاضافات
خرابات از جهان بی‌مثالی است	مقام عاشقان لابیالی است
خرابات آشیان مرغ جان است	خرابات آستان لامکان است
خرابات خراب اندر خراب است	که در صجرای او عالم سراب است
خراباتی است بی حد و نهایت	نه آغازش کسی دیده نه غایت

(شبستری ۱۳۵۹، ۱۷۹)

خواجوی کرمانی

خواجو، خرابات را کویی می‌داند که اساس هستی و عوالم کبر و غرور را در هم می‌ریزد:

اگر به کوی خرابات می‌کنی مسکن
نخست خانه هستی خراب باید کرد
وی آنگاه می‌تواند به آب خرابات غسل کند که رخت نام و ننگ را در آتش بیندازد:
خواجو برو به آب خرابات غسل کن
گر رخت نام و ننگ بر آتش نهاده‌ای

(خواجوی کرمانی ۱۳۳۶، ۱۴۱)

سلمان ساوجی

ساوجی در خرابات سرمست از ندای «الست» معشوق ازلی است:

من خراباتیم و باده پرست
در خرابات مغان باده به دست
گوش در زمزمه قول «بلی»
هوش غارت زده جام «الست»

(تسییحی ۱۳۴۶، ۵۷)

حافظ

خرابات و میخانه، از کلیدی‌ترین عبارات دیوان حافظ هستند به طوری که واژه خرابات را حدود سی‌وشش بار در دیوان خود آورده است. حافظ خرابات را خوش‌ترین مکانی می‌داند که ساکنان درش محرمان حضرت پادشه‌اند و جز به شرط ادب نمی‌توان در آن جا قدم نهاد:

خوش‌تر از کوی خرابات نباشد جایی
که به پیرانه سرم دهد مأوایی

(حافظ شیرازی ۱۳۶۳، ۲۹۰)

قدم منه به خرابات جز به شرط ادب
که ساکنان درش محرمان پادشه‌اند

(حافظ شیرازی ۱۳۶۳، ۱۲۳)

خرابات مغان محلّ تجلی نور خداوند است که حافظ ترک مسجد می‌گوید و در آن جا مسکن می‌گزیند و مقام اصلی خود را گوشه‌ای از همین خرابات می‌بیند:

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم
می‌بینم وین عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم

(حافظ شیرازی ۱۳۶۳، ۲۱۵)

گر زمسجد به خرابات شدم خرده مگیر
مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد

(حافظ شیرازی ۱۳۶۳، ۱۴۲)

مقام اصلی ما گوشه خرابات است
خداش خیر دهاد آن که این عمارت کرد

(حافظ شیرازی ۱۳۶۳، ۸۱)

با آب چشمه خرابات عجب خانقاهی را از خرقة ریایی خود می‌شوید و آن را طاهر می‌کند، خرقة تصوف خود را به خرابات می‌برد و لاف و گزاف صوفیانه را به کناری می‌نهد؛ زیرا خرابات حافظ هم سنگ خانقاه صوفیان و جایی است که پرتو روی معشوق را در آن جا می‌بیند:

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات
تا خرقة‌ها بشویم از عجب خانقاهی

(حافظ شیرازی ۱۳۶۳، ۲۷۳)

- خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم / شطح و طامات به بازار خرافات بریم
(حافظ شیرازی ۱۳۶۳، ۲۱۴)
- در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست / هر جا که هست پرتو روی حبیب هست.
(حافظ شیرازی ۱۳۶۳، ۵۱)
- خرابات در نظر او جایگاه زدودن غبار غرور و زهد است و حافظ، خود را بنده پیر خرابات می‌داند، زیرا لطفش همیشگی است:
- خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد / خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت
(حافظ شیرازی ۱۳۶۳، ۳۳)
- بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است / ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
(حافظ شیرازی ۱۳۶۳، ۳۳)
- در شعر حافظ گاهی خرابات به معنای میکده، جایگاه سیر و سلوک و دیر مغان به کار رفته است. حافظ با واژه خرابات ترکیبات بسیاری ساخته است از جمله؛ خرابات مغان، گدایان خرابات، پیر خرابات، مرید خرابات، خرابات نشینان، خرابات طریقت و چشمه خرابات.
- خرمشاهی می‌گوید: در خرابات حافظ همه ابعاد گوناگون مادی و معنوی این کلمه یا نهاد، درهم آمیخته و می‌توان گفت از کلمات کلیدی و اسطوره‌های مهم دیوان حافظ است. در خرابات حافظ سه مرحله و جنبه ملاحظه می‌شود:
- ۱- کنایه از میخانه:
چون عمر تبه کردم چندان که نگه کردم / در کنج خراباتی افتاده خراب اولی
تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است / همواره مرا کوی خرابات مقام است
 - ۲- با حفظ همان معنی، ولی نقطه مقابل خانقاه یا مسجد:
رطل گرانم ده‌ای مرید خرابات / شادی شیخی که خانقاه ندارد
یاد باد آن که خرابات نشین بودم و مست / و آن که در مسجدم امروز کم است آن جا بود
 - ۳- با فحوای احترام آمیز و عرفانی:
آن کس که منع ما ز خرابات می‌کند / گو در حضور پیر من این ماجرا بگو
تو خانقاه و خرابات در میانه مبین / خدا گواست که هر جا که هست با اویم.
(خرمشاهی ۱۳۷۲، ۱۵۴ تا ۱۵۵)

جامی

نورالدین عبدالرحمان جامی در غزلی زیبا از خرابات سخن به میان آورده و وقوف بر اسرار آن را کاری می‌داند که از پیرمغان برمی‌آید:

شرح اسرار خرابات نداند همه کس / هم مگر پیر مغان حل بکند مسأله‌ها
آن گاه به خود نهیب می‌زند و چنین از صوفی نماها بیزاری می‌جوید:

با خراباتیان نشین جامی

بگسل از صوفیان طاماتی

(دهقان و دیگران ۱۳۹۳، ۱۲۴)

خرابات در متون نثر فارسی

در متون نثر فارسی هم واژه «خرابات» بسیار به کار رفته است، به خصوص متونی که عرفانی‌اند یا به نوعی با عرفان اسلامی سر و کار دارند که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

- و هواها جمله بر دو قسم است: یکی هوای لذت و شهوت، و دیگری هوای جاه و ریاست. آنکه متابع هوای لذتی باشد، اندر خرابات بود و خلق از فتنه وی ایمن بودند. (هجویری ۱۳۸۴، ۳۱۲)

- پس صومعه‌ای که به خرابات شود، خرابات صومعه وی می‌شود، و خراباتی اگر به صومعه رود، صومعه خرابات وی گردد. (هجویری ۱۳۸۴، ۵۹۷).

- سعدی خرابات را به معنای شرابخانه به کار برده است: «وگر به خرابات رود به نماز کردن، منسوب شود به خمر خوردن». (سعدی ۱۳۶۹، ۱۸۷).

- زهد چنان باید که آن چه معشوق فرمود، از عاشق چنان آید. در خرابات، فقر زاهدی کافری است، زیرا که فقیر از فقر فقیر است و از مقامات و کرامات در مجلس عشق فرید است. (بقلی شیرازی ۱۳۸۳، ۱۰۵).

- غزالی می‌گوید: و بدان که در زاویه نشستی برای آنکه تا مردمان تعظیم کنند. جهلی بزرگ است که اقل درجات آن است که بدانند که از کار وی هیچ چیز به دست خلق نیست؛ و بدانند که اگر بر سر کوه رود، عیب جوی بگوید که نفاق می‌کند و اگر در خرابات رود، آن که دوست و مرید وی باشد، گوید که راه ملامت می‌رود تا خویشتن از چشم مردمان بیفکند، و آن چه از بیت‌های خرابات گویند هم فهم دیگر کند؛ مثلاً چون گویند: هر کو به خرابات نشد، بی‌دین است، زیرا که خرابات اصول دین است. (غزالی ۱۳۸۰، ۳۵۳ تا ۳۵۴ و ۴۸۴ تا ۴۸۵)

- از سبب رجوع و غوغای خلق گریخته بودند و در خرابات، در گوشه‌ای خراب مستغرق جمال بی‌چون گشته. (تسیحی ۱۳۴۶، ۴۵)

- از ابو سعید پرسیدند: «مردان خدا در مسجد باشند؟ گفت در خرابات هم باشند.» (تسیحی ۱۳۴۶، ۴۵)

- زرین کوب معتقد است خانقاه صوفی، هم گه‌گاه، با خرابات رندان تفاوت زیادی ندارد، حضور یک شیخ راستین ممکن است آن جا را به محل توبه و مناجات تبدیل کند. (تسیحی ۱۳۴۶، ۱۱۸)

زرین کوب می‌گوید: «در دوره جاهلیت بین اعراب، عده‌ای زنان بدکاره بوده‌اند که برای اظهار حال خویش، بر بالای خانه‌های خود رایت داشته‌اند: «ابوالفتح، تفسیر، ج ۱/۴»؛ می‌گوید که خانه‌های این گونه زنان را، خرابات می‌خوانده‌اند.» (زرین کوب ۱۳۴۴، ۲۲۵ تا ۲۲۹)

زرین کوب معتقد است که گاهی نیکان و پارسایان هم، برای آن که رعونت نفس را بشکنند و یا باطن خود را در پرده استتار مخفی بدانند، شاید به خرابات می‌رفته‌اند و به این سبب حتی خرابات نیز

گاه جلوه گاه «نور خدا» می‌شده است، لیکن خرابات در همه حال خرابات بوده است و جای زندان و فاسقان. (زرین کوب ۱۳۴۴، ۲۲۷).

خرابات در دیوان عراقی

خرابات اما در دیوان عراقی جلوه‌ای خاص و منحصر به فرد دارد. شاید بتوان ادعا کرد که بعد از سنایی و حافظ، واژه «خرابات» در آثار منظوم فارسی، در هیچ اثری به اندازه دیوان فخرالدین عراقی، این چنین نمود و حضور نداشته است. عراقی این واژه را پروراند و پربار کرد و جای آن را در میان واژه‌های عرفانی به اوج رساند:

عراقی، جای مست لایعقل را خرابات می‌داند، و آن گنجی است که با راز و نیاز مرشد کامل هم، دست یافتنی نیست. گنج بی رنج خاک در خرابات است که ذره‌ای از آن چشم جان سالک را توانایی معجزه می‌بخشد، شرط بدست آوردن جرعه‌ای از شراب معرفت خرابات، جان بازی است، زهد فروشی در آن جا، بهایی ندارد، زیرا در آن مکان، اقوال پراکنده و گرافه، به چیزی خریده نمی‌شود:

مست خراب باید هر لحظه در خرابات	گنجی که آن نیابد صد پیر در مناجات
خواهی که راه یابی بی رنج بر سر گنج	می‌بیز هر سحرگاه خاک در خرابات
یک‌ذره‌گر از آن خاک در چشم جانت افتد	ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
جان باز در خرابات تا جرعه‌ای بیابی	مفروش زهد، کانجا کمتر خرنند طامات

(عراقی ۱۳۹۴، ۱۲)

او خود مست و بی خودی است که دائم ساکن خرابات است و فارغ و بی‌خبر از مسجد و لذت مناجات، تارک خانقاه و عبادتگاه و مقیم میکده و پرستش‌گر بتان است، دین و دل را در این راه از کف داده، و خوار و زار و حزین، در کنج خرابات افتاده است:

دیدید چو من خرابی، افتاده در خرابات	فارغ شده ز مسجد، و ز لذت مناجات
از خانقاه رفته، در میکده نشسته	صد سجده کرده هر دم، در پیش عزای ولات
در باخته دل و دین، مفلس بمانده مسکین	افتاده خوار و غمگین در گوشه خرابات

(عراقی ۱۳۹۴، ۱۳)

مستی و بی‌خودی و ضرر و زیان خرابات را عین لذت و خوشی می‌داند، به امید جرعه‌ای از آب خرابات، زنار می‌بندد و به همه تعلقات دنیوی پشت پا می‌زند، آنها را فرو می‌گذارد و بی قید و لابیالی بر در میخانه معرفت می‌نشیند:

چه خوش باشد خرابی در خرابات	گرفته زلف یار و رفته از دست
سحرگه از سر سجاده برخاست	به بوی جرعه‌ای زنار بریست
بیفشاند آستین بر هر دو عالم	قلندر وار در میخانه بنشست

(عراقی ۱۳۹۴، ۱۴)

در خرابات و آستان لامکان، حال خوبی ندارد، می‌مغان را برای خود برتر از مناجات، و مستان خرابات را بی‌خبر از مقامات اهل صومعه می‌داند با این حال، اگر چه اهل خرابات، مصاحبت او را مایه ننگ و بدنامی می‌دانند، ولی اندرز آنها را افتخار می‌داند، به ترک مسجد می‌گوید و هم‌نشین زیبا

رویان می‌شود و منزل و مأوایش را خرابات برمی‌گیرند:

چنین که حال من زار در خرابات است	می‌مغانه مرا بهتر از مناجات است
خراب کوی خرابات را از آن چه خبر؟	که اهل صومعه را بهترین مقامات است
اگر چه اهل خرابات را زمن ننگی است	مرا نصیحت ایشان بسی مباحات است
کنون مقام عراقی مجوی در مسجد	که او حریف بتان است و در خرابات است

(عراقی ۱۳۹۴، ۲۱)

نیازمند و ساکن کوی خرابات، صحو و سکرش عبادت است، در آنجا صلاح و ورع را ارجی نمی‌نهند، فقط نیازمندی را از تو خریدارند، صاحب سرّ خرابات، مستانند، هشیاران از اسرار خرابات بی‌خبرند؛ چرا که حرم عشق، خرابات است و جز آن، مجاز و غیر واقعی است:

در کوی خرابات کسی را که نیاز است	هشیاری و مستیش همه عین نماز است
آن جا نپذیرند صلاح و ورع امروز	آن چه از تو پذیرند در آن کوی نیاز است
اسرار خرابات به جز مست نداند	هشیار چه داند که در این کوی چه راز است؟
تا مستی رندان خرابات بدیدم	دیدم به حقیقت که جز این کار مجاز است
خواهی که درون حرم عشق خرامی	در می‌کده بنشین که ره کعبه دراز است.

(عراقی ۱۳۹۴، ۲۳)

جمال محبوب نظری به کوی خرابات افکند، شور و غوغایی از باده فروش و مرشد و اصل بلند شد، جرعه‌ای از می‌معرفت او چشید، سرخوش و مدهوش و نازان سردار را اختیار کرد:

در کوی خرابات جمالش نظر افکند	شور و شعبی از درّ خمّار برآمد
یک جرعه ز جام لب او می‌زده‌ای یافت	سرمست و خرامان به سردار برآمد.

(عراقی ۱۳۹۴، ۵۹)

معشوق در صومعه معرفت، پرده از چهره خود برداشت تا فغان از دل نیکان بلند شود، و سخنی پنهان با عاشقان اهل خرابات گفت و آشوب و ولوله در خانه باده فروش، «پیر کامل» انداخت:

در صومعه ناگاه رخس پرده برانداخت	فریاد و فغان از دل ابرار برآمد
با اهل خرابات ندانم چه سخن گفت؟	کاشوب و غریو از در خمّار برآمد.

(عراقی ۱۳۹۴، ۵۹)

گشاد کار خود را در می‌خوری می‌داند و صلا در می‌دهد، که در خانه باده فروش باز است، باید ترک خود پرستی کرد، محو جمال چشم می‌زده زیبا رویان شد و از کعبه ریا گریزان؛ چرا که بساط باده فروش گسترده است:

ای دل چو در خانه خمّار گشادند	می‌نوش که از می‌گره کار گشادند
در خود منگر، نرگس مخمور بتان بین	در کعبه مرو، چون در خمّار گشادند.

(عراقی ۱۳۹۴، ۶۲)

همواره مقیم آستان خانه باده فروش است، برای رسیده بدین جایگاه ترک زهد و ورع و تسبیح و سجاده کرده و می ارغوان را بر کف نهاده است:

من باز ره خانه خمّار گرفتم
ترک ورع و زهد به یکبار گرفتم
سجاده و تسبیح به یک سوی فکندم
بر کف می چون رنگ رخ یار گرفتم.

(عراقی ۱۳۹۴، ۱۰۲)

سر و کار او با رطل گران و شمع و شاهد است و بهر رسیدن به آنها، از ایمان خود هم گذشته است، شمع او چهره دلربای یار، و شراب و پیمانانش، لب دلدار است، برای رهایی از مستی، چنگ در زلف یار عیار زده، و با مصاحبت معشوقه و می راه دوزخ را برگزیده است تا بیزاری خود را از بهشت برین زاهد ریایی نشان دهد:

کارم همه با جام می و شاهد و شمع است
ترک دل و دین بهر چنین کار گرفتم
شمع رخ یار است و شراب لب دلدار
پیمانه همان لب که به هنجار گرفتم
چون مست شدم خواستم از پای درآمد
حالی سر زلف بت عیار گرفتم
با توبه و تقوی تو ره خلد برین گیر
من با می و معشوقه ره نار گرفتم

(عراقی ۱۳۹۴، ۱۰۲)

گاهی بی یار و ندیم و با نعره و فریاد، رهسپار خرابات می شود در حالی که به گمان او، یا باده فروشان بیدار نیستند یا از بس بی مقدار است او را به میکده راه نمی دهند، از آنها می خواهد که در خرابات را برایش باز کنند:

به خرابات شدم دوش، مرا یار نبود
می زدم نعره و فریاد ز من کس نشنود
یا نبند هیچ کس از باده فروشان بیدار
یا خود از هیچ کسی، هیچ کسم در نگشود
چون که یک نیم ز شب یا کم یا بیش برفت
زندگی از غرفه برون کرد سر و رخ بنمود
گفت خیر است، در این وقت تو دیوانه شدی
نغز پرداختی آخر تو نگویی که چه بود؟
گفتمش در بگشا، گفت برو، هرزه مگوی
تا در این وقت ز بهر چو تویی در که گشود؟

(عراقی ۱۳۹۴، ۶۷)

یکی از باده فروشان می گوید که این جایگاه، مسجد نیست که همیشه قابل رفت و آمد باشد، این جا، خرابات مغان «معرفتگاه زرتشتیان» است و شعر و چنگ و ترانه و می و شمع و شاهد، مقیمان زنده دل ابدی آن هستند، محله شان عرفات و خانه شان کعبه و عشاق این کوی هم چون ابراهیم خلیل، جانباز، و رقیبان و حریفان آنها، همانند نمرود ستمگرند، و اقامت و در کوفتنی در این مکان، کاری است عبث، مال و جان در این مکان مقدس، بی ارزش و حتی زیان آور است:

این نه مسجد که به هر لحظه درش بگشایند
تا تو اندر دوی اندر صف و پیش آیی زود
این خرابات مغان است و در آن زنده دلان
شاهد و شمع و شراب و غزل و رود و سرود
زر و سر را نبود هیچ در این بقعه محل
سودشان جمله زیان است، زیانشان همه سود

سر کوشان عرفات است و سرآشان کعبه
عاشقان هم چو خلیل اند و رقیبان، نمرود
ای عراقی چه زنی حلقه بر این در شب و روز
زین همه آتش، خود هیچ نبینی جز دود
(عراقی ۱۳۹۴، ۶۷)

گاهی در دام خرابات گرفتار می‌شود و چهره خود را بر خاک درش می‌نهد، توبه‌های مکرر خود را می‌شکند و تسلیم مغیبه‌ای می‌شود که در خرابات، ملاقات کرده است؛ زیرا دلی را که به انواع حیَل از دست زیبا رویان نجات داده بود، اسیر غمزه مغیبه می‌بیند و چاره‌ای جز پناه بردن به دیر مغان ندارد:

رخ سوی خرابات نهادیم دگر بار
در دام خرابات فتادیم دگر بار
از بهر یکی جرعه دو صد توبه شکستیم
در دیر مغان روزه گشادیم دگر بار
در کنج خرابات یکی مغیبه دیدیم
در پیش رخس سر بنهادیم دگر بار
آن دل که به صد حيله ز خوبان بر بودیم
در دست یکی مغیبه دادیم دگر بار

(عراقی ۱۳۹۴، ۷۷)

جای عابد را مسجد و جایگاه اهل خرابات را، خانه می‌فروش می‌داند. جرعه‌ای از باده معرفت در می‌کشد و اندکی، جهان را می‌چشاند تا عالم از جرعه او مست لایعقل شود و خودش همچنان هشیار بماند. عقل به او توصیه می‌کند که شایسته آن است که گرد میخانه نگردي و رندی و قلاشی را ترک گویی، و ساقی، پنهان از چشم حسودان او را سفارش می‌کند که سزاوار عاشق در همه حالی، میخواری و مستی است، زیرا مقام یکی از اهل خرابات، از صد دیندار برتر و بالاتر است:

کسی کاهل مناجات است او را کنج مسجد به
چو زآن می‌در کشم جامی، جهان را جرعه‌ای بخشم
خورد گفتا به پیران سر، چه گردی گرد میخانه
نهان از چشم خود ساقی مرا گفتا فلان، می‌خور
عراقی را به خود بگذار و بی خود در خرابات آی
مرا کاهل خراباتم، در خمّار اولی‌تر
جهان از جرعه من مست و من هشیار اولی‌تر
از این رندی و قلاشی شوی بیزار اولی‌تر
که عاشق در همه جایی چومن میخوار اولی‌تر
که این جا یک خراباتی ز صد دیندار اولی‌تر

(عراقی ۱۳۹۴، ۷۹)

مدام هوای خرابات و چنگ و باده را در سر دارد، چرا که دلش شکار عشق یکی از خراباتیان شده است. مست باده عشق است و خود را لایق نام و ننگ و ادعای معجزه و کرامت نمی‌داند:

از آن گهی که خراباتی دلم بر بود
مرا هوای خرابات و باده و چنگ است
بدین صفت که منم از شراب عشق خراب
مرا چه جای کرامات و نام یا ننگ است

(عراقی ۱۳۹۴، ۲۵)

و سرانجام عراقی مستی لایعقل است که همچون چشم مست معشوقه، در کنج خرابات افتاده است. حسن ساقی، میخانه معرفت، چشم مست او میخواره و لبش هم، پیمانه است. زندگانی حقیقی و واقعی و خوشبختی و کامروایی، این است و مابقی، همه قصه و افسانه و بهانه‌ای بیش نیست و جام و مدام و ساقی همه یکی است:

چه خوش بود خرابی افتاده در خرابیات	چون چشم یار مخمور از مستی شبانه
این است زندگانی، باقی همه حکایت	این است کامرانی، باقی همه فسانه
میخانه حسن ساقی، میخواره چشم مستش	پیمانه هم لب او، باقی همه بهانه
در دیده عراقی جام و شراب و ساقی	هر سه یکی است و احول، بیند یکی دوگانه

(عراقی ۱۳۹۴، ۱۴۱)

«در تمام مواردی که لفظ خرابیات در معنی حقیقی خویش به کار رفته است، جای رندان و تردامنان است؛ جای کسانی که قیدی به نام و ننگ ندارند و از شنت و طعن خلق، اندیشه‌ای به دل راه نمی‌دهند صوفی اگر هم با شوق و ادب از خرابیات و پیر خرابیات یاد می‌کند، شور و شوق او متوجه جایی است که نیل بدان، هم رهایی از ننگ و نام می‌خواهد، هم تحمل شنت و طعن عوام». (زرین کوب ۱۳۴۴، ۶۲)

«از استعمال کلمه خرابیات، در بین عارفان و صوفیان و شاعران و ادیبان زبان و ادب فارسی چنین بر می‌آید که جایی غیر از مکان فسق و فجور و ویرانه و خرابه و قمارخانه و بوزه‌خانه است؛ بلکه جایی بوده که به قول حافظ شیرازی باید با شرط ادب بدان وارد شد، چه نور خدا از آن مکان عزیز و مقدس، ساطع می‌گردد. شرط ورود به خرابیات، داشتن ادب و انسانیت و محرم بودن به اسرار و رازهای ربوبیت و مملو بودن از شوق و ذوق و عشق و صفات دیگر عرفانی و یک رنگی و نداشتن تزویر و خدعه و نیرنگ و حسد و حقد و کینه و رعایت آداب و رسوم اخلاقی و دارا بودن صفا و وفا و لطف و متانت بسیار و حقیقت‌گویی فراوان می‌باشد». (زرین کوب ۱۳۴۴، ۶۲).

نتیجه‌گیری

خرابیات از واژه‌هایی است که در ادبیات فارسی هم به معنی حقیقی و منفی و هم به معنی مجازی و مثبت به کار رفته است. در معنی حقیقی با میکده و محل فسق و فجور تلازم دارد و در معنی مجازی با جایگاه پاکبازی و فناگاه عاشقان و عارفان.

عرفا، نیز بر این عقیده‌اند که تعبیر خرابیات یک تعبیر عارفانه است و زمانی که انسان از شراب معرفت می‌نوشد در حقیقت از بشریت خود خراب می‌شود و به مقام فنا می‌رسد و این خود حکایت از معنی متعالی و بلند خرابیات در عالم عرفان دارد.

این واژه در متون نظم و نثر فارسی به کرات آمده است، اکثر یا همه ادبا و شعرای فارسی زبان این واژه را در آثار خود به کار گرفته‌اند، ولی در آثار تعدادی از بزرگان ادب پارسی، از رنگ و جلای ویژه‌ای برخوردار است، از جمله سنایی، عطار، حافظ و فخرالدین عراقی. در آثار سنایی و عطار و حافظ هر دو وجه مثبت و منفی خرابیات آمده است، ولی بیش‌تر بر جنبه مثبت آن تأکید داشته‌اند، ولی عراقی فقط جنبه عرفانی و مثبت آن را در نظر داشته است. عراقی مستان خرابیات را بی‌خبر از مقامات اهل صومعه، و گشاد کار خود را در میخوری می‌داند، خود او همواره مقیم خانه باده فروش است و برای رسیدن بدین جایگاه، ترک زهد و ورع و تسبیح و سجاده کرده و می‌ارغوانی بر کف نهاده است. عراقی جای عابد را مسجد و جایگاه اهل خرابیات را خانه میفروش می‌داند. عقل به او توصیه

می‌کند که شایسته است گرد میخانه و خرابات نگریدی و رندی و قلّاشی را ترک گویی و او خود، مستی و میخواری را بیش‌تر سزاوار عاشق می‌داند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد هنگامی که واژه خرابات در معنی حقیقی خویش به کار رود معمولاً جایگاهی است برای رندان و تردامنان، آنانی که از شنعت و طعن خلق باکی ندارند و به آن وقعی نمی‌نهند.

اما استعمال این واژه در بین عارفان و صوفیان و شاعران و ادیبان زبان و ادب فارسی، مفهومی فراتر از مکان فسق و فجور و ویرانه و خرابه و قمارخانه و بوزه‌خانه دارد و نه تنها محل اینچنینی نیست بلکه مکانی است مقدس و عزیز که جایگاه نور خداست و باید با ادب بدان وارد شد.

منابع و ارجاعات

- بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۸۳). *عبهر العاشقین*، با تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی هنری کرین و محمد معین، انتشارات منوچهری، چاپ چهارم.
- بهرامی قصر چمی، خلیل، عناقه، عبدالرحیم و سبزواری، سمیه (۱۳۹۲). زمینه‌های پیدایش خرابات و تطورات آن در متون عرفانی. *عرفان اسلامی*، ۹ (۳۴).
- تسیحی، محمد حسین (۱۳۴۶). خرابات، مجله مهر، سال سیزدهم، شماره ۱.
- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۶۳). *دیوان حافظ*، مقدمه و تصحیح تیمور برهان لیمو، انتشارات خورشید، چاپ اول.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۲). *حافظ نامه*، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- خواجوی کرمانی، کمال الدین محمود (۱۳۳۶). *دیوان خواجوی کرمانی*، تصحیح احمد سهیلی، انتشارات نگاه، چاپ دوم.
- دهقان، علی، رجیبی، مسلم و صدیقی لیقوان، جواد (۱۳۹۳). خرابات از حقیقت تا مجاز، *فصل‌نامه تحقیقات تمثیلی (تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی)*، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر، شماره ۲۲، صص. ۱۱۵ تا ۱۳۴.
- دهلوی، امیر خسرو (۱۳۸۴). *دیوان اشعار*، تصحیح محمد روشن، انتشارات نگاه، چاپ چهارم.
- رجایی بخارایی، احمد علی (۱۳۶۴). *فرهنگ اشعار حافظ*، تهران، علمی فرهنگی، چاپ سوم.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۴). خرابات، نشریه ادبیات و زبان‌ها «یغما»، شماره ۲۰۵، صص. ۲۲۵ تا ۲۲۹.
- سبزعلی‌پور، جهان‌دوست و وزیری، سهیلا (۱۳۹۷). بررسی استعاره مفهومی «عرفان خرابات است» در دیوان حافظ. *پژوهش‌های ادب عرفانی (گوه‌گویا)*، ۱۲ (۱)، ۴۷-۷۲.

(DOI): 10.22108/jpll.2018.101117.1015

- سعدي (۱۳۶۹). کليات، به اهتمام محمد علي فروغی، انتشارات اميرکبير، چاپ هشتم.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۵). *ديوان*، به اهتمام پرويز بابايی، مؤسسه انتشارات نگاه.
- شبستری، شيخ محمود (۱۳۵۹). *گلشن راز*، تصحيح و مقدمه و حواشی جواد نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت الهی، چاپ پنجم.
- عراقی، فخرالدين (۱۳۹۴). *ديوان*، انتشارات داريوش، چاپ دوم.
- عطار، فریدالدين (۱۳۸۴). *ديوان*، انتشارات نگاه، چاپ پنجم.
- غزالی، محمد (۱۳۸۰). *کیمیای سعادت*، ۲ جلد، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
- عناقه، عبدالرحيم، بهرامی قصرچمی، خليل و سبزواری، سمیه (۱۳۹۱) معنا و مفهوم خرابات در متون ادبی عرفانی، *زبان و ادبیات فارسی*، دوره ۳، شماره ۱ (پیاپی ۵).
- مولوی، جلال الدين (۱۳۸۴). *کليات ديوان شمس*، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات سنایی، جلد ۱، چاپ چهارم.
- هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۴). *کشف المحجوب*، انتشارات سروش، چاپ دوم.
- همدانی، بابا طاهر (۱۳۷۲). *کليات ديوان طاهر همدانی*، با مقدمه مهدي الهی قمشه‌ای، انتشارات سعدي، چاپ چهارم.

References

- Anaghe, A., Bahrami Gh, Kh., Sabzevari, S. (2014). The meaning and concept of Kharabat in literary-mystical texts, *Persian language and literature*, Vol. 3, No.1(5).
- Attar, Fridudin (2005). *Divān*, Negah Publications, fifth edition.
- Bahrami Gh, Kh., Anaghe, A., Sabzevari, S. (2014). Causes Of Kharabat Emergence and its Developments in Gnostic Texts. *Islamic Mysticism*, 9(34).
- Baqli Shirazi, Ruzbehan (2004). *abhar al-afeqin*, Persian and French correction and introduction by Henry Corbin and Mohammad Moin, Manouchehri Publications, fourth edition.
- Dehghan, A., Rajabi, M., Sadighi Lighvan, J. (2015). Tavern from the reality to virtual meaning. *Journal of Pedagogic and Lyric in Persian Language and Literature Studies Quarterly*, 6(22), 115-134.
- Dehlavi, Amir Khosrow (2005). *Poetry Divān*, edited by Mohammad Roshan, Negah Publications, fourth edition.
- Ghazali, Mohammad (2001). *The Alchemy of Happiness*, 2nd vol., scientific and cultural publications, ninth edition.
- Hafez, Shamsuddin Mohammad (1984). *Divān Hāfez*, Introduction and correction by Timur Borhan Limodehi, Khorshid Publications, first edition.
- Hamedani, Baba Taher (1993). *divān-e Taher Hamedani*, with introduction by Mehdi Elahi Ghomshei, Saadi Publications, fourth edition.
- Hujwiri, Ali Ibn Uthman (2005). *kashf al-mahjub*, Soroush Publishing, Second Edition.
- Iraqi, Fakhr-al-Din (2015). *Divān*, Dariush Publications, second edition.

- Khajavi Kermani, Kamaluddin Mahmoud (1958). *Divān of Khājavi Kermāni*, edited by Ahmad Soheili, Negah Publications, second edition.
- Khorranshahi, Bahauddin (1994). *Hāfeznāmeḥ*, Scientific and Cultural Publications, Fifth Edition.
- Rajaei Bukharaee, Ahmad Ali (1985). *Dictionary of Hāfez Poems*, Tehran, Scientific and Cultural, Third Edition.
- Rumi, Jalaluddin (2005). *Divān-e Shams*, with the introduction of Badi-ul-Zaman Forouzanfar, Sanai Publications, Volume 1, Fourth Edition.
- Saadi (1990). *Complete Works of Saadi*, by Mohammad Ali Foroughi, Amirkabir Publications, eighth edition.
- Sabzalipour, J., Vaziri, S. (2018). The Study of Conceptual metaphor "Erfan is Tavern" in Hafez's Divan. *researches on mystical literature(gowhar-i-guya)*, 12(1), 47-72. doi: 10.22108/jpll.2018.101117.1015
- Sanai Ghaznavi, Abulmajid Majdud Ibn Adam (2006). *Divān*, by Parviz Babaei, Negah Publishing House.
- Shabestari, Sheikh Mahmoud (1980). *golfan rāz*, correction & introduction of margins by Javad Nourbakhsh, Nemat Elahi Monastery Publications, fifth edition.
- Tasbihi, Mohammad Hossein (1968). Kharābāt, *Mehr* journal, 13th year, No. 1.
- Zarrinkoob, Abdul Hussein (1965). Kharābāt, *Journal of Literature and Languages "Yaghma"*, No. 205.

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Talebzadeh, S., Saberi, A. & Mohammad Beigi, Sh. (2021) Kharābāt in Persian Literature and its Manifestation in Iraqi poetry. *Language Art*, 6(2):7-26, Shiraz, Iran. [in Persian]

DOI: 10.22046/LA.2021.07

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/190>





ORIGINAL RESEARCH PAPER

Kharābāt in Persian Literature and its Manifestation in Iraqi Poetry

Shahrokh Mohammad Beigi¹

Associate Professor of Persian Language and Literature Department,
Shiraz University, Iran.



Ali Saberi²

PhD Student of Persian Language and Literature Department,
Shiraz University, Iran.



Sakineh Talebzadeh³

PhD Student of Persian Language and Literature Department,
Shiraz University, Iran.



(Received: 13 July 2020; Accepted: 29 November 2020; Published: 31 May 2021)

The word “kharābāt” in Persian literature, and especially in mystical literature, is one of the most frequent words. Due to various and sometimes contradictory meanings of this word which has thousand colors, it has been accepted in mystical literature. In the texts of Persian poetry and prose the word kharābāt and kharābāti (who belongs to kharābāt), and in particular, in the texts of mystical poetry and prose which are full of this contradictory word, because each Persian poets and writers use the word kharābāt in the different meanings. In this article, the different meanings of the word have been explored in Persian literature, and also the point of views of many Persian-speaking writers and poets, and in particular, the point of view of mystic Fakhr-al-Din Iraqi, have been explained in detail in this regard.

Keywords: Kharābāt, Mysticism, Kharābāti, Iraqi, Sanai, Attar, Real Meaning, Virtual Meaning.

¹ E-mail: shbeygi@rose.shirazu.ac.ir

² E-mail: ali.saberi1396@gmail.com

³ E-mail: talebzade_s@yahoo.com © (Corresponding Author)